

نیکی و شر

گزیده ای از "پیامبر" : جبران خلیل جبران
مترجم : فروغ طاعتی
تصویر : Marc Chagall



نیکی و شرّ

... و سپس یکی از پیران شهر پیش آمد و گفت : از شرّ و نیکی با ما بگو

و حکیم پاسخ داد :

از نیکی و خیری که در وجود شماست می توانم صحبت کنم ولی نه از پلیدی و شرّ...

چرا که خباث چیزی نیست جز عطوفت و مهری در عذاب از گرسنگی و تشنگی خود ...

در واقع هنگامیکه نیکی حریص است و گرسنه ، طعام خود را در تاریکخانه ها میجوید و نیمه جان و تشنه از آبهای مرده می نوشد.

شما نیک دلید، آنگاه که با خود یگانه اید...

با این وجود هنگامی هم که با خود یکی نیستید ، پلید و شرور نمی باشید...

چرا که یک خانه تقسیم شده، مخفیگاه تبهکاران نیست ، فقط خانه ایست تقسیم شده.

ویک کشتی بی سکان میتواند بدون هدف و سرگردان از میان آب سنگها و صخره ها گذشته و در حرکت باشد ولی نه حتماً محکوم به غرق شدن...

شما خوب و صالحید زمانی که می کوشید از خود ببخشید ،

و با این وجود شرور و خطرناک هم نیستید اگر در جستجوی بهره ای برای خویشتند.

چرا که به هنگام جستجوی نفع خود، ریشه ای متصل به زمین هستید و در حال تغذیه از بطن او.

بدون تردید روا نیست که میوه به ریشه بگوید : « مثل من باش! رسیده و پُر بار، و مدام در حال بخشیدن از نعمت و فراوانیت»...

چرا که برای میوه، "بخشیدن" ، نیاز محسوب میشود و برای ریشه، "دریافت نمودن"...

شما خوب و مهربانید زمانیکه در گفتارتان بیدار و هشیارباشید ،

ولی نه اینکه خبیث و شرورید ، هنگامیکه خود در خواب هستید و زبانتان تلو تلو خوران در حرکت...

و چه بسا گفتاری متزلزل و ناتوان بتواند نیرو بخش زبانی ضعیف و سُست باشد.

شما خوب و مشتاقید هنگامیکه مصمم به سمت مقصود پیش می روید و با قدمهای جسور و بی باک،

ولی با این وجود شرور و پلید هم نیستید هنگامیکه لنگ لنگان به سوی هدف در حرکتید...

چرا که حتی آنهایی هم که می لنگند به عقب برنمیگردند.

ولی شمائی که چالاک هستید و قوی ، پرهیزید از لنگیدن در مقابل علیلان ناقصی که خود را مهربان و خیرخواه می پندارند.

در مسیرهای بیشماری شما خوب و معتبرید، ولی الزاماً بد هم نیستید زمانی که کاملاً خوب نمی باشید... فقط تنباید و ولگرد...

چه رقت بار است ناتوانی گوزنها در آموختن چالاکی به لاک پشتان ...

در شور و اشتیاق شما به سوی "خویشتن" عظیم پیکرتان، خوبی و لطف غنوده است، و این شور در وجود همه شماست، ولی نزد عده ای همانند رودی خروشان و در حرکت به سوی دریا و حامل اسرار تپه ها و نغمه های جنگل، و نزد عده ای دیگر، جویباری بی رمق که در پیچش ها ناپدید گشته و معطل، قبل از رسیدن به ساحل سر فرود آورده و تسلیم می شود.

باشد که دارنده آرمانهای جوشان، به آنی که بی قید و میانه روست نگوید: « برای چه اینچنین سست و تنبلی؟ » ...

چرا که نیک خصلتان هرگز نمی پرسند،

« لباست کجاست؟ » از آنی که عریان است،

و « خانه ات چه شد؟ » از آنی که بی کاشانه و بی مأواست ...

گزیده ای از "پیامبر" : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : Marc Chagall